

سیاست خارجی آمریکا در دوران ترامپ و تأثیر آن بر امنیتی سازی منطقه غرب آسیا

علیرضا رحیمی^۱

کابک خبیری^۲

علیرضا سلطانی^۳

ابراهیم متقی^۴

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۰۶/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۴

نشریه علمی آفاق امنیت / سال چهاردهم / شماره پنجاه و یکم - تابستان ۱۴۰۰: ۱۹۷-۱۷۳

چکیده

هدف اصلی پژوهش حاضر تبیین فردگرایی در سیاست خارجی آمریکا در دوران ترامپ و تأثیر آن بر امنیتی سازی منطقه غرب آسیا است. متناسب با این هدف، نگارنده به دنبال پاسخ به این سؤال اصلی است که فردگرایی در دوران ترامپ چه تأثیری بر امنیتی سازی منطقه غرب آسیا داشته است؟ نگارنده تلاش می کند تا با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و با استناد به نظریه پیوستگی روزنا از یک سو و نظریه امنیتی سازی مکتب کپنهاگ از سوی دیگر به عنوان چارچوب نظری، فردگرایی در سیاست خارجی ترامپ را بررسی و تأثیر آن بر امنیتی سازی منطقه راهبردی غرب آسیا را تحلیل کند. روزنا منابع سیاست خارجی را به پنج دسته تقسیم می کند: فردی، وابسته به نقش، اجتماعی، حکومتی و خارجی. در خصوص اولویت هر کدام از این متغیرها، روزنا معتقد است که نقش متغیر فرد در آمریکا به عنوان کشوری با وسعت زیاد، اقتصاد توسعه یافته و با جامعه باز در پایین ترین سطح قرار دارد. بررسی سیاست خارجی آمریکا در دوران ترامپ از بعد روان شناسی شخصیتی و عملکرد، برخلاف نظریه روزنا نشان می دهد که متغیر فرد بالاتر از چهار مورد دیگر قرار گرفته است. هرچند امنیتی سازی منطقه غرب آسیا به دولت جرج دبلیو بوش برمی گردد؛ اما آنچه این مقاله به عنوان فرضیه در نظر گرفته است، تأثیری است که فردگرایی ترامپ به عنوان بازیگر امنیتی ساز در سیاست خارجی دولت در تشدید امنیتی سازی منطقه غرب آسیا و اقدامات تنش آفرین انجام داده است. پژوهش حاضر اثبات می کند که اقداماتی از قبیل ممنوع کردن اتباع شش کشور اسلامی از ورود به آمریکا، خروج از برجام، ترور سپهد قاسم سلیمانی و انتقال سفارت رژیم صهیونیستی از تل آویو به بیت المقدس، به عنوان اقدامات خاص و نتیجه تشدید امنیتی سازی این منطقه، قابل ارائه است.

کلید واژه ها

سیاست خارجی آمریکا؛ نظریه پیوستگی روزنا؛ فردگرایی؛ امنیتی سازی؛ غرب آسیا.

۱. دکتری روابط بین الملل، دانشکده علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

A.r.rahimi1985@gmail.com

۲. نویسنده مسئول: استادیار، گروه روابط بین الملل، دانشکده علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

Khabiri1370@gmail.com

۳. استادیار، گروه روابط بین الملل، دانشکده علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

Ali.soltani@iauctb.ac.ir

Emottaghi@ut.ac.i

۴. استاد، گروه روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

مقدمه

سیاست خارجی در آمریکا از زمان جورج واشنگتن در ۱۷۸۹ تا دونالد ترامپ در ۲۰۱۶، هرچند که در اولویت‌ها و شیوه‌ها متفاوت بوده؛ اما ماهیت آن تغییرناپذیر مانده است. این نظر طیف وسیعی از پژوهشگرانی است که معتقدند به دلیل عدم تغییر جدی در منافع ژئواستراتژیک آمریکا در مناطق مختلف جهان، شاهد نوعی استمرار و تداوم در جهت‌گیری سیاست خارجی آمریکا هستیم (پریفتی، ۱۳۹۶: ۲۴-۱۰). شرایط جهانی مداوماً دگرگون می‌شود و تحولات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در صحنه داخلی ایجاد می‌گردند. به ضرورت هر دوی این ویژگی‌هاست که صحبت از تغییر در سیاست خارجی انکارناپذیر است. آنچه در کنار ماهیت تقریباً ثابت، امکان تحول و تغییر را به‌وجود می‌آورد، مقوله فرآیند شکل‌گیری سیاست خارجی است. فرآیند با توجه به مقطع زمانی، افراد شرکت‌کننده در شکل‌دادن به اهداف، گروه‌های مطرح در جریان حیات یافتن چشم‌اندازها و نهادهای دخیل در سیاست‌گذاری است که عنصر پویایی را به سیاست خارجی وارد می‌کند. فرآیند تغییر می‌کند چون فرد رئیس‌جمهور به‌عنوان مسئول سیاست خارجی، ویژگی‌های شخصیتی و ارزشی متفاوت با هشت سال گذشته به صحنه می‌آورد. فرآیند تغییر می‌کند زیرا گروه‌هایی که در هشت سال گذشته تأثیرگذار و استراتژیک بودند امروز به حاشیه رانده شده‌اند. فرآیند تغییر می‌کند چون نهادهای تأثیرگذار و شکل‌دهنده سیاست خارجی، به جهت تغییر در کادر رهبری و به لحاظ نگاه متفاوت ترامپ در مقام مقایسه با اوباما به جهت میزان اعتبار آن‌ها جابه‌جا شده است. بنابراین می‌توان گفت علی‌رغم تمام نظراتی که درخصوص تأثیر ساختار بر سیاست خارجی کشوری مانند آمریکا وجود دارد، نمی‌توان نقش رئیس‌جمهور در چگونگی اداره سیاست خارجی و تغییر آن را نادیده انگاشت. پس از وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دولت جورج دبلیو بوش با درپیش گرفتن سیاست جنگ علیه تروریسم و اتخاذ دکترین جنگ پیش‌دستانه، جهان را به دو قسمت «با ما یا علیه ما» تقسیم نمود. حمله به افغانستان و سرنگونی حکومت طالبان، تهاجم به عراق، سرنگونی صدام و اشغال این کشور و در نتیجه آن هزینه کرد، اتلاف میلیاردها دلار، کشته‌شدن غیرنظامیان بی‌گناه و آوارگی و بی‌خانمانی میلیون‌ها نفر دستاورد هشت سال ریاست جمهوری جورج بوش پسر بود. اوباما با شعار تغییر و پایان جنگ‌های پرهزینه و خروج از عراق و افغانستان بر سر کار آمد؛ اما سیاست‌های اوباما نیز با ظهور داعش و لزوم مبارزه با آن و حضور مجدد سربازان آمریکایی در عراق تنها در حد شعار باقی ماند. اما آنچه ترامپ از همان آغاز کارزار انتخاباتی‌اش در سال ۲۰۱۶ بر آن تأکید ویژه‌ای داشت، ارائه تصویری سیاه از اسلام و تقابل علنی با مسلمانان بود که



البته این، بی‌ارتباط با تیم مشاوران و همراهان انتخاباتی وی نبود. ارائه چنین تصویری از اسلام و وجود عوامل تسهیل‌کننده‌ای مانند اقدامات خشونت‌آمیز داعش و سایر گروه‌های تکفیری در منطقه سبب شد تا شرایط برای ترامپ به‌عنوان بازیگر امنیتی‌ساز در جهت امنیتی‌سازی منطقه غرب آسیا بسیار هموار شود. با توجه به این مسائل مقاله حاضر قصد دارد تا تأثیر سیاست‌های ترامپ به بهانه مبارزه با تروریسم را بر امنیتی‌سازی منطقه غرب آسیا با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی احصا نماید.

چارچوب نظری

درک سیاست خارجی آمریکا، نیازمند شناخت عوامل دخیل و تأثیرگذار یا به تعبیری منابع سیاست خارجی آن است. به‌طور کلی می‌توان نظریه‌های سیاست خارجی را در سه رهیافت کلان، خرد و میانه تقسیم‌بندی کرد:

رهیافت کلان: این رهیافت به کل نظام بین‌الملل اشاره دارد. نویسندگانی که در این سطح تحلیل قلم می‌زنند، بر مفاهیم، مفروضات و قضایای تجریدی توجه دارند و بر تأثیر ساختار نظام بین‌الملل بر سیاست خارجی کشورها تأکید می‌کنند. در این رهیافت، کشورها به‌عنوان کنشگر اصلی نظام بین‌الملل همچون توپ‌های بیلیارد محسوب می‌شوند از این رو، بر چگونگی چرخش آن‌ها روی میز بیلیارد بین‌الملل تأثیر ندارند. بنابراین، این کنشگران از نظر نوع کارکرد، تفاوتی با یکدیگر ندارند و نوعی همگونی بین آن‌ها وجود دارد. به همین دلیل، نظام‌های ارزشی و پویش‌های داخلی بازیگران در رفتار سیاست خارجی‌شان نقش ناچیزی دارد (سیف‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۳۰). به این ترتیب، تأثیرات ساختار نظام بین‌المللی، خصوصیات حقوقی، سیاسی، اقتصادی، ساختار، منش‌ها و هنجارهای جهانی به‌عنوان عوامل اصلی در شکل‌گیری سیاست خارجی کشورها شناخته می‌شود (هالستی، ۱۳۷۶: ۲۲). اصولاً به جهت غالب بودن پارادایم واقع‌گرای پس از جنگ جهانی دوم و در طول جنگ سرد، رهیافت کلان مورد توجه قرار گرفت. واقع‌گرایان با تأکید بر نظام بین‌المللی و تفکیک بین سیاست داخلی و خارجی، زمینه‌های رشد این رهیافت را فراهم آوردند.

رهیافت خرد: برخلاف رهیافت کلان نسبت به تجزیه و تحلیل سیاست خارجی، نویسندگان این رهیافت بر تأثیر ساختار داخلی کشورها در رفتار و سیاست خارجی تأکید می‌کنند. برجسته‌ترین رهیافت در این دیدگاه را نظریه‌پردازان تصمیم‌گیری تشکیل می‌دهند که به پویش تصمیم‌گیری توجه نموده و اثرات آن‌را بر شکل‌گیری و اجرای تصمیم مورد بررسی قرار می‌دهند. از دیدگاه این نظریه‌پردازان، تصمیم سیاسی هر جامعه،

محل برخورد درون‌داده‌های مؤثر بر تصمیم‌گیری و برون‌داده‌های ناشی از دستگاه تصمیم‌گیری است که به شکل سیاست‌های آمرانه و رسمی هر جامعه وارد محیط می‌شوند (رینولدز، ۱۳۸۰: ۳۴-۳۳). از این منظر سیاست‌گذاری، تحت تأثیر شخصیت تصمیم‌گیرندگان، محیط اجتماعی و چانه‌زنی‌های دیوان‌سالارانه و سازمانی در سطح داخلی جامعه است (محموداوغلی، ۱۳۹۳: ۲۱۳-۲۱۱).

رهیافت تلفیقی یا میان‌برد: یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازانی که با ارائه پیش‌نظریه سیاست خارجی خود و همچنین مدل پیوستگی سیاست خارجی، زمینه را برای اتصال دو سطح تحلیل خرد و کلان در روابط بین‌الملل فراهم و مدلی کامل از منابع تأثیرگذار بر سیاست خارجی ارائه کرد، جیمز روزنا است (رسولی ثانی‌آبادی و میرحسینی، ۱۳۹۳: ۲۴۰). روزنا در سطح تحلیل خرد به چهار عامل فردی، نقش، حکومتی و جامعه‌ای اشاره می‌کند و به این عوامل، عامل مهم محیط بین‌المللی را - که با عنوان منبع خارجی شناخته می‌شود - نیز در سطح کلان اضافه نموده است (Rosenau, 1971: 98). البته هدف روزنا از پیش‌نظریه سیاست خارجی، تنها بیان متغیرهای دخیل نیست؛ بلکه نشان‌دادن نقش هر کدام از متغیرها در فرآیند سیاست خارجی است. به اعتقاد وی در کشورهای مختلف، میزان نفوذ هر یک از عوامل چهارگانه داخلی و عامل محیط بین‌المللی در شکل‌گیری و اجرای سیاست خارجی متفاوت است. روزنا فرض می‌کند هر یک از عوامل، مستقلاً روی شکل‌دهی به سیاست خارجی تأثیرگذار است و از تجمیع و مطالعه آن‌ها در کنار یکدیگر، یک محقق به‌خوبی می‌تواند وجوه متفاوت سیاست خارجی و رفتارهای سرزده از یک دولت را بازشناسد. درواقع می‌توان آن‌ها را به مجموعه‌ای از بردارها تعبیر کرد که هر یک رفتارهای دولت را به‌سویی می‌کشند، گاهی دو بردار کاملاً همسو هستند و گاهی در تقابل مستقیم قرار می‌گیرند (افتخاری و بابایی، ۱۳۹۷: ۵۷-۵۶). نتیجه‌نهایی سیاست خارجی و تصمیم اتخاذشده، حاصل تضارب منابع پنج‌گانه یا به‌عبارتی برآیند بردارهای آن‌هاست. برای فهم بهتر، نوع عملکرد و تأثیرگذاری، می‌توان این عوامل را به یک سیستم تشبیه کرد. به‌گفته کمپبل (Campbell) این عوامل، ورودی سیستم تصمیم‌سازی هستند و رفتار سیاست خارجی، خروجی این سیستم محسوب می‌شود؛ یعنی رفتارهای یک دولت و سیاست خارجی آن وابسته به این عوامل است. پس این عوامل متغیر مستقل محسوب شده و سیاست خارجی متغیری وابسته به‌شمار می‌رود (کگلی و ویتکف، ۱۳۸۲: ۲۱). با این حال، مدل تحلیلی روزنا، به‌علت برخورداری از جامعیت نظری و نگرشی سیستمیک، توجه به سطوح مختلف تحلیل (داخلی و خارجی)، تصدیق کمبودهای فلسفی و روش‌شناختی موجود در حوزه نظریه‌پردازی سیاست خارجی کشورها، مزیت و



برتری آشکاری بر مدل‌های رقیب دارد. روزنا با فرارفتن از مدل‌های تحلیلی علی و تک‌بعدی سیاست خارجی، متغیرهای مهم و تأثیرگذار را از سطوح مختلف مدنظر قرار می‌دهد. این متغیرها در پنج مجموعه فردی، نقشی، حکومتی، اجتماعی و خارجی خلاصه می‌شوند و منابع پیش‌نظریه سیاست خارجی روزنا را تشکیل می‌دهند. در ادامه به‌طور مختصر و خلاصه به بررسی این عوامل خواهیم پرداخت:

۱. **متغیر فرد:** خصوصیات منحصر به فرد تصمیم‌گیرندگان و نخبگان، یکی از عوامل مهم تأثیرگذار بر چگونگی شکل‌گیری و جهت‌گیری سیاست خارجی دولت‌ها در عرصه نظام بین‌الملل است. این متغیر شامل تمامی جنبه‌های تصمیم‌گیرندگان یعنی ارزش‌ها، استعدادها و تجربیات پیشین آن‌ها می‌شود. از دید روزنا این عامل همان شخصیت‌های سیاسی اقتصادی هستند که نهادهای کلان را رهبری می‌کنند و در تصمیم‌گیری‌های خارجی و داخلی، نقش اول را دارند (روزنا، ۱۳۸۴: ۱۷۲). روزنا معتقد است خصایص فرد بیشتر در کشورهای توسعه‌یافته و کوچک مطرح است که فاقد نقش‌های سازمان‌یافته و نمادهای بوروکراتیک بوده و در اصل، شامل جوامعی می‌شود که رهبران، کمتر تحت نفوذ و تأثیر افکار عمومی و گروه‌های نفوذ قرار دارند (عبدالله و اسماعیلی، ۱۳۹۲: ۱۰۵).

۲. **متغیر نقش:** مجموعه دوم از متغیرهای مربوط به رفتار خارجی، از نقشی که تصمیم‌گیرنده اشغال می‌کند ناشی می‌شود که البته تأثیر این عامل بدون در نظر گرفتن خصوصیات شخصیتی صاحب‌نقش در نظر گرفته می‌شود. روزنا معتقد است سیاست جهانی، ملی، دیوانی و محلی تنها تا آنجا از هم جدا هستند که دست‌اندرکاران‌شان بتوانند مرزبندی میان نقش‌هایی را که در نظام‌های گوناگون دارند، حفظ کنند و براساس همین جدایی نقش‌ها، به ایفای هر یک بپردازند (روزنا، ۱۳۸۴: ۲۹۵). جایگاه فرد در ساختار حکومتی و وظایف، مسئولیت‌ها و وفاداری‌هایی که براساس این جایگاه از او انتظار می‌رود، بر تصورات فرد از جهان و تصمیم‌گیری‌های او در عرصه سیاست خارجی تأثیر می‌گذارد. نقش، به ویژگی‌های رفتاری تعریف می‌شود که ناشی از مسئولیت‌های سیاست‌گذاری یک بازیگر است و هر فردی که چنین جایگاهی را پر کند، از او نیز انتظار رفتار مشابهی می‌رود (جلالی بارنجی، ۱۳۸۸: ۵۲). ما می‌توانیم نقش را تعامل بین فرد و نظام سیاسی و انتظاراتی که نظام مزبور از فرد دارد، بدانیم. هر چند نقش ممکن است حیطه عمل فرد را محدود کند؛ ولی چنین نقشی براساس صفات شخصیتی فرد برداشت و ایفا می‌شود (راست و استار،

۱۳۸۱:۳۵۹-۳۵۶) باید توجه داشت یک رابطه معکوس بین شخصیت و نقش وجود دارد. نقش به معنای انتظارات خاصی است که از هر پست و منصبی می‌رود. در واقع دایره صلاحیت‌ها و اختیار آن پست را نقش می‌نامند. همان‌طور که مشخص است، نقش محدودیت‌های انتخابی و رفتاری ایجاد می‌کند؛ لذا پست و نقش، ویژگی‌های شخصیتی را محدود می‌کنند. هرچه که شخصیت قدرتمندتر باشد، تأثیر نقش کمتر است و هرچه شخصیت ضعیف‌تر باشد، میزان تأثیرگذاری نقش بیشتر است. یک دیدگاه این است که جامعه آمریکا بر این اساس - فارغ از اینکه چه شخصی و از چه حزبی عهده‌دار مسئولیت باشد - متأثر از شرایط رسمی و غیر رسمی ساختار نظام سیاسی، ماهیت، ساخت و پایگاه طبقاتی و اجتماعی قدرت سیاسی، رؤسای جمهوری در سیاست خارجی رفتار مشابهی دارند. تفاوت آن‌ها عمدتاً در بُعد روش‌ها و ابزارهاست نه در اهداف و جهت‌گیری‌ها. دیدگاه دیگر نیز دقیقاً بر عکس این نظر است که محل بحث نگارنده در این قسمت می‌باشد.

۳. متغیر حکومتی: به جنبه‌هایی از ساختار حکومتی اشاره دارد که گزینه‌های سیاست خارجی را مقدر یا محدود کرده و به‌طور کل بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد. ساختار پیچیده یک دولت، روابط سازمان‌های درون‌دولتی و درنهایت، کارشناسان و متخصصان درون یک تشکیلات، تدوین‌کننده و ارائه‌دهنده پیشنهادها و خطوط کلی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی هستند و هیچ تصمیم‌گیرنده‌ای، نمی‌تواند فارغ از این ملاحظات، تصمیم بگیرد. منظور از این متغیر، نوع سیستم تصمیم‌گیری موجود در یک کشور و تأثیر این روش و سازوکار بر سازمان‌های دارنده استانداردهای هدایت‌شده و برنامه‌ریزی شده است که منجر به تصمیم‌گیری یا سیاست‌گذاری می‌شود. حال با تقسیم‌بندی کشورها به سیستم باز و بسته یا ترکیبی از هر دو، می‌توان الگوهای متفاوتی را جهت روند تصمیم‌گیری و اتخاذ نوع آن مطرح کرد. معمولاً در سیستم‌های باز، تصمیم‌گیری بسیار کند صورت می‌گیرد؛ زیرا نظام بوروکراسی، فوق‌العاده به تخصصی شدن تمایل دارد، از این رو تصمیم‌ها کند ولی نتایج دقیقی به‌دنبال دارد؛ گذشته از آنکه روند تصمیم‌گیری و نتیجه آن به‌عنوان موضوع بحث تا حدی دموکراتیک تلقی می‌شود. حال آنکه در سیستم‌های بسته چون منصب از مقام جدا نیست، سلسله‌مراتب وجود ندارد و اساس ارتقای مقام، نه شایستگی بلکه میزان ارتباط و وابستگی به کانون قدرت و ایدئولوژی است، به همین خاطر



در این شرایط، روند تصمیم‌گیری سرعت بیشتری داشته ولی دقت عمل در این نوع در حداقل قرار دارد (بخشایشی اردستانی، ۱۳۷۹: ۷۹).

۴. **متغیر اجتماعی:** به آن دسته از جنبه‌های غیرحکومتی یک جامعه اشاره دارد که بر رفتار سیاست خارجی تأثیر می‌گذارد. در این زمینه می‌توان به جهت‌گیری‌ها و ارزش‌های برجسته در میان مردم یک جامعه که به صورت نیروی بالقوه و پنهان بر تصمیم‌گیری‌ها در سیاست خارجی یک کشور تأثیر می‌گذارد، اشاره کرد. این عوامل در جوامع سنتی و مدرن تضادهایی دارند، طوری که در جوامع مدرن، احزاب و تشکلهای تعریف‌شده‌ای وجود دارد که هم بر سیاست داخلی و هم سیاست خارجی تأثیرگذار هستند و احزاب جزو بازیگرانی هستند که به سیاست خارجی توجه دارند، ولی درجه اهمیت آن به شرایط جامعه و مقتضیات خاص آن بستگی دارد (بارنجی، ۱۳۸۸: ۵۴). ویژگی‌های اجتماعی با توجه به تعریفی که از آن ارائه شد، در دوره ترامپ نسبت به دوره‌های قبل از آن دچار تغییر و تحول عمده‌ای نشدند. ویژگی‌های اجتماعی و دیوان‌سالاری مشمول عناصر نسبتاً با ثباتی هستند که می‌تواند در تحلیل مقایسه‌ای سیاست خارجی بازیگران مختلف، راهگشا و مطلوب باشد؛ اما در مقایسه سیاست خارجی یک بازیگر در دوره‌های مختلف فاقد مزیت هستند، به‌ویژه در جوامع توسعه‌یافته و دموکراتیک که در سطح بالایی از نهادینگی و سازمان‌دهی هستند (عبدالله و اسماعیلی، ۱۳۹۲: ۱۰۷). البته تخصص‌گرایی به‌ویژه در حوزه سیاست خارجی در این سازمان‌دهی درونی شده است.

۵. **متغیر محیطی یا خارجی:** به هر حادثه یا کنش در محیط خارجی اشاره دارد که گزینه‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی را محدود و آن را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. روزنا معتقد است اتفاقات، محدودیت‌ها و مقدوریت‌های محیطی و بین‌المللی است که در خارج از یک جامعه و دولت رخ می‌دهد و گزینه‌های سیاست خارجی دولت‌ها و تصمیم‌گیرندگان آن‌ها را محدود یا مشروط می‌کند (Rosenau, 1971: 108-109). اهمیت و تأثیرگذاری عناصر و متغیرهای محیطی بر شکل‌گیری و جهت‌دهی به سیاست خارجی تا حدی است که ساختارگرایان آن را تنها عامل تعیین‌کننده در شکل‌گیری و جهت‌دهی به سیاست خارجی به‌شمار می‌آورند. در دوره جنگ سرد ساختار قدرت در نظام بین‌الملل دوقطبی بود؛ اما بعد از فروپاشی شوروی، آمریکا به‌عنوان ابرقدرت پس از جنگ سرد، خود را ملزم به همکاری‌های دو و چندجانبه با قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و بین‌المللی

می‌داند تا در ساختار ارزش نظام بین‌المللی، همکاری قدرت‌های بزرگ را با خود داشته باشد. انتقال قدرت از دموکرات‌ها به جمهوری‌خواهان در سال ۲۰۱۶، تغییری در توزیع توانمندی‌ها، قطب‌بندی‌ها، موازنه و پویای بین‌المللی به وجود نیاورد. این بدین معنی است که در تعداد و میزان توانمندی بازیگران طالب حفظ وضع موجود و آنانی که خواهان تغییر وضع موجود هستند، تفاوت چشمگیری مشاهده نشد (عبدالله و اسماعیلی، ۱۳۹۲: ۱۰۷).

روزنا بر این اعتقاد است که خصوصیات و رفتار هر نظام اجتماعی در هر لحظه‌ای از زمان، محصول سنت‌های فرهنگی و محیط‌های داخلی و خارجی است؛ به عبارت دیگر، گزینه‌ها و دایره انتخاب و فعالیت تصمیم‌گیرندگان تحت تأثیر هنجارهای فرهنگی، سوابق و سنت‌های تاریخی، تقاضاها و درخواست‌هایی است که از هر دو نظام داخلی و خارجی نشأت می‌گیرد (عطایی و منصوری، ۱۳۸۷: ۱۳۶). روزنا خاطرنشان می‌کند که این متغیرها، تنها اجزای پیش‌نظریه سیاست خارجی می‌باشند و برای تشکیل این پیش‌نظریه، می‌بایست وزن و اهمیت نسبی هر یک از این متغیرها برای کشورهای مختلف آشکار گردد. در این راستا، وی بین اندازه جغرافیایی (بزرگ و کوچک)، وضعیت اقتصادی (توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته) و شرایط سیاسی (باز و بسته) کشورها تمییز قائل است از این رو، براساس وزن و اهمیت نسبی متغیرها برای کشور آمریکا که وسعت زیاد، اقتصاد توسعه‌یافته و جامعه باز دارد، متغیرهای نقشی بیشترین سهم را در فرآیند تصمیم‌گیری سیاست خارجی آمریکا دارند. علاوه بر این، اولویت و جایگاه متغیرهای مستقل (پنج‌گانه جیمز روزنا)، در شکل‌گیری سیاست خارجی آمریکا در زمان صلح و جنگ یکسان نیست. در واقع، اهمیت، حساسیت و فوریت تصمیم‌گیری در شرایط بحرانی موجب می‌شود تا نقش و جایگاه متغیرهای دخیل در فرآیند تصمیم‌گیری نظامی آمریکا تغییر کند. به‌عنوان مثال، طبق قانون اساسی آمریکا، تصمیم‌نهایی به‌منظور مداخله نظامی توسط رئیس‌جمهور این کشور اتخاذ می‌شود که این امر نشان‌دهنده اولویت متغیر فردی یا تصمیم‌گیرندگان در تصمیم‌گیری نظامی آمریکاست (محمدی‌نجم و یزدان‌پناه، ۱۳۹۳: ۲۴۹-۲۴۸). لازم به ذکر است که میزان نفوذ این متغیرهای پنج‌گانه در دوره‌های مختلف یکسان نیست و در هر دوره ممکن است یک یا چند عامل، نقش برجسته‌تری نسبت به دیگر متغیرها بیابد. حضور ترامپ در کاخ سفید بر وزن و جایگاه نسبی عوامل مذکور نسبت به یکدیگر تأثیر گذاشته و تغییرات قابل توجهی را در سیاست خارجی آمریکا پدید آورده است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۶۸). از آنجا که متغیرهای محیطی (ساختاری)، اجتماعی و نقشی منابع نسبتاً باثبات هستند، به‌نظر می‌رسد متغیر فردی دستخوش تحول شگرف شده و به‌طور مستقیم،



نهادهای بروکراتیک مؤثر در سیاست خارجی را نیز متأثر ساخته است؛ به‌گونه‌ای که پس از کش و قوس‌های فراوان، اینک در هماهنگی کامل با شخص رئیس‌جمهور قرار دارند؛ بنابراین به‌نظر می‌رسد میزان تأثیرگذاری متغیر فردی، متأثر از ویژگی‌های شخصی ترامپ به‌شدت ارتقا یافته و بر فراز دیگر منابع و متغیرهای تأثیرگذار بر سیاست خارجی آمریکا قرار گرفته است (نوری و حسینی، ۱۳۹۸: ۱۸۳).

جدول ۱. پیش‌نظریه سیاست خارجی روزنا

کشور کوچک		کشور بزرگ		وضعیت طبیعی و منابع		وضعیت اقتصادی		وضعیت جامعه سیاسی		ترتیب متغیرها
توسعه نیافته		توسعه یافته		توسعه نیافته		توسعه یافته		باز / بسته		
باز	بسته	باز	بسته	باز	بسته	باز	بسته	باز	بسته	
فردی	فردی	نقش	نقش	فردی	فردی	نقش	نقش	جامعه‌محور	جامعه‌محور	فردی
خارجی	خارجی	خارجی	خارجی	نقش	نقش	فردی	فردی	حکومتی	حکومتی	خارجی
نقش	نقش	فردی	جامعه‌محور	حکومتی	حکومتی	خارجی	خارجی	خارجی	خارجی	فردی
حکومتی	جامعه‌محور	حکومتی	حکومتی	خارجی	خارجی	جامعه‌محور	جامعه‌محور	جامعه‌محور	جامعه‌محور	حکومتی
غنا	کنیا	چکسلواکی	هلند	چین	هند	شوروی	آمریکا	مثال‌ها		

Source: Rosenau, 1966: 48

نکته‌ای که هر پژوهشگری باید آن را در بهره‌بردن از پیش‌نظریه روزنا با ویژگی‌ها و مشخصات ارائه‌شده مدنظر قرار دهد این است که منابع پنج‌گانه، عناصر پیش‌نظریه هستند لکن برای تدوین پیش‌نظریه لازم است قدرت نسبی هر یک مشخص شود؛ یعنی کدام یک از این‌ها بیشتر از بقیه بر رفتار سیاست خارجی مؤثر است. البته روزنا تأکید می‌کند که منظورش سطح تحلیل نیست، بلکه مقصود این است که در هر سطح تحلیلی، واحدها چگونه با هم رابطه متقابل دارند. فرض بر این است که همه عوامل مؤثرند و کار نظریه‌پرداز این است که تعیین کند چگونه با هر یک از مجموعه متغیرها به نسبت بقیه برخورد کند (مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۱۴۰-۱۳۹). بررسی شرایط حاکم بر سیاست خارجی دولت ترامپ براساس مدل پیوستگی جیمز روزنا نشان می‌دهد که ویژگی‌های اجتماعی و دیوان‌سالاری حکومتی در دوره ریاست جمهوری ترامپ نسبت به دوره قبل شاهد تغییر و

تحول عمده‌ای نبوده است. ویژگی‌های اجتماعی و دیوان‌سالاری، مشمول عناصر نسبتاً باثباتی است که می‌تواند در تحلیل مقایسه‌ای سیاست خارجی بازیگران مختلف، راهگشا و مطلوب باشد؛ اما در مقایسه سیاست خارجی یک بازیگر در دوره‌های مختلف، فاقد مزیت هستند. البته در بررسی متغیر اجتماعی یا جامعه‌ای، این نکته را نیز باید در نظر گرفت که پس از بحران ۲۰۰۸ میلادی و سرعت پایین اصلاح اقتصادی، مردم آمریکا دیگر آمادگی پذیرش رویکردهای بین‌الملل‌گرایانه را در عرصه سیاست خارجی کشورشان نداشته و ترکیب نارضایتی‌ها با شکست‌های تجربه‌شده در عرصه سیاست خارجی و ناامیدی از وضعیت اقتصادی، باعث پدیدار شدن انزوگرایی جدید شده است. براساس (Haass, 2016) نظرسنجی که سال ۲۰۱۶ مرکز تحقیقات پیو آن را انجام داده است، اکثر مردم ترجیح می‌دهند که آمریکا بیشتر به مشکلات خود بپردازد و اجازه دهد سایر کشورها خود به معضلات خودشان رسیدگی کنند؛ بنابراین شاید بتوان بخشی از تغییر در سیاست خارجی آمریکا را در مواجهه با سازمان‌ها، نهادها و توافقنامه‌های بین‌المللی، ناشی از همین مطالبات جامعه و افکار عمومی دانست که البته شخص ترامپ نیز در تحریک و شعله‌ور کردن مطالبات عمومی نقش بسزایی ایفا کرد. محیط خارجی نیز پس از روی کار آمدن دونالد ترامپ در ژانویه ۲۰۱۷ تغییر ماهوی نداشته کمالینکه براساس تعریف روزنا از منابع خارجی، شرایط پایدار و ثابت بوده و رخداد یا واقعه خاصی مانند واقعه یازدهم سپتامبر در دوران بوش پسر یا فروپاشی شوروی در دوران بوش پدر را شاهد نبودیم؛ بنابراین با فرض ثبات نسبی محیط بین‌المللی و شرایط محیطی به‌عنوان متغیر خارجی، باید سایر منابع سیاست خارجی را بررسی نماییم تا تفسیر درستی از تغییر سیاست خارجی ترامپ به‌دست آوریم. متغیر حکومتی نیز با توجه به توضیحات نظری داده‌شده، در دوران ریاست جمهوری ترامپ تغییر محسوس و خاصی نکرده، بنابراین شرایط با دوران قبل از آن یعنی دولت اوباما تغییر چندانی نداشته است. روزنا معتقد بود که در سیاست خارجی آمریکا متغیر نقش، بیشترین تأثیر را در میان منابع سیاست خارجی دارد؛ اما به‌نظر می‌رسد ظهور ترامپ به‌عنوان چهل و پنجمین رئیس‌جمهور آمریکا، تأثیرگذاری متغیر فردی را در سیاست خارجی آمریکا به بالاترین حد ممکن رسانده است. عملکرد ترامپ نشان داد رویکرد او شامل دو دسته خصوصیات شکلی و معرفتی است. در بخش خصوصیات شکلی، استفاده از ادبیات ساده، زبان تحقیرآمیز، مغالطه‌زبانی، توصیف اغراق‌آمیز، ذهنیت همیشه‌برنده و ذهنیت ما در مقابل آن‌ها در رویکرد سیاسی ترامپ وجود داشت. خصوصیات معرفتی رویکرد او شامل عقلانیت مردم، بازگشت شکوه به آمریکا، شکل‌دهی هویت کاریزماتیک، ضدیت با نخبگان و روایت تهدیدآمیز علیه زنان بود. مجموعه این



خصوصیات نشان داد ترامپ یک سیاست‌مدار پوپولیست ناسیونالیست می‌باشد که دکترین خروج از نهادهای بین‌المللی را در دستور کار قرار داده و از این طریق، مهم‌ترین نهادهای جامعه جهانی را دچار اختلال کرده است. از سال ۱۹۴۵ آمریکا منافع خود را در سطح جهان از طریق ایجاد و حفظ نهادهای اقتصادی بین‌المللی، سازمان‌های امنیتی منطقه‌ای و دوجانبه و نژم‌های سیاسی لیبرال پیگیری کرده است. در سال ۲۰۱۶ دونالد ترامپ با این اعتقاد که این نظام مستقر فاسد است و زمینه افول آمریکا را فراهم کرده، وارد کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری این کشور شد. با روی کار آمدن ترامپ، دیپلماسی و راهبرد حاکم بر کاخ سفید تغییرات عمده‌ای کرده است و اقدامات او در موارد متعدد نشان از رویگردانی آمریکا از نظم لیبرال جهانی است (فیروزی و قربانی، ۱۳۹۷: ۱۲۲-۱۲۱).

نظریه امنیتی‌سازی

با اضافه شدن مسائل تازه به دستور کار رو به گسترش امنیتی، هر روزه شاهد ظهور تهدیدات امنیتی تازه‌ای در حوزه عمومی بوده و هستیم. نظریه امنیتی‌سازی به‌وسیله مکتب کپنهاگ توسعه داده شده و علت این نام‌گذاری نیز ظاهراً نقش مؤسسه مطالعات صلح کپنهاگ ۱ در آن است. امنیتی‌سازی به‌عنوان یکی از سه انگاره اصلی مکتب کپنهاگ، مکمل نگاه توسیعی و تعمیقی این مکتب به امنیت می‌باشد. این انگاره به‌طور کلی با تأکید بر نقش زبان به بررسی چگونگی ظهور، تکامل و حل و فصل مسائل و موضوعات امنیتی می‌پردازد؛ به‌گونه‌ای که با نزدیک شدن به آموزه‌های نظریه سازه‌انگاری، امنیت را به‌عنوان پدیده‌ای متکی بر ذهن افراد و فعالیت زبانی آنان تلقی می‌کند. امنیتی‌سازی که آلترناتیوی برای نظریات امنیتی سنتی به‌شمار می‌رود، شامل بحث‌هایی در مورد جامعه و هویت در بستر هدف مرجع است (Buzan and Hansen 2009: 30-45 and 212-217).

از این حیث که در مکتب کپنهاگ امنیت با فقدان تهدید رابطه‌ای این‌همانی دارد، امنیتی‌کردن، معادل و در تناظر با تهدیدانگاری یک پدیده واقع می‌شود که خود، محصول درک بینادهنی اعضای جامعه اعم از داخلی و بین‌المللی است. این مسأله از یک‌سو نشان از آن دارد که تهدیدها در بستر جامعه و با اتکا به اذهان شکل می‌گیرند و هویتی مستقل از جامعه ندارند و از سوی دیگر، تهدیدها، لزوماً ناظر به یک خطر واقعی نیستند؛ بلکه ایجاد باور مشترک و جمعی مبنی بر تهدیدآمیز بودن پدیده، مقابله با آن و تأمین امنیت را توجیه‌پذیر می‌کند (دهقانی فیروزآبادی و قرشی، ۱۳۹۱: ۸). امنیتی‌سازی به فرآیندی اشاره دارد که در آن یک مسأله از سوی یک بازیگر نخبه برچسب امنیتی می‌خورد و طی این

فرآیند است که مسأله از حوزه سیاست عمومی خارج و وارد حوزه امنیتی می‌شود. برچسب امنیتی‌زدن به یک مسأله بر سیاست‌های مرتبط با آن تاثیر می‌گذارد و در نتیجه امنیت، یک کنش گفتاری است (Wæver 1995: 55). آستین معتقد است کنش گفتاری نه صحیح و نه غلط است. ایده اولیه آستین آن بود که برخی اظهارات، واقعیت را توصیف نمی‌کنند بلکه بیان آن‌ها، انجام عمل است. مطابق نظریه کنش گفتاری، ارتباط کلامی صرفاً رد و بدل کردن جملات نیست بلکه وقتی صحبت می‌کنیم، در واقع فعلی را نیز انجام می‌دهیم؛ بنابراین اظهارات زبانی را می‌توان ذیل چهار عنوان از کنش گفتاری طبقه‌بندی نمود که عبارتند از: بیان‌گشایانه، اخباری، اخلاقی و انشایی (دهقانی فیروزآبادی و رضایی، ۱۳۹۶: ۸). به باور وی کنش گفتاری یک عمل انجام‌شده همانند جمله «من شرط می‌بندم» است که در آن فرد واقعاً کاری را انجام می‌دهد؛ یا زمانی که فرد هنگام عقد ازدواج می‌گوید «من می‌پذیرم»، واقعاً کاری را انجام می‌دهد و وضعیتش به تبع آن تغییر می‌کند؛ یا زمانی که کسی اعلان جنگ می‌کند عملاً دست به کاری می‌زند و در وضعیت جنگی قرار می‌گیرد. از آن حیث می‌توان عبارات‌های بله، شرط می‌بندم و اعلان جنگ را در زمره کنش‌هایی قرار داد که بر آن‌ها تأثیراتی مترتب است و گوینده، درصدد ارائه گزارش نیست. پس از جاری‌شدن صیغه عقد میان عروس و داماد، حقوق و تکالیف طرفینی وضع می‌شود، پس از انعقاد شرط، برد و باخت هر یک از طرف‌ها متضمن سود و زیان است یا پس از اعلان جنگ، کشور در شرایط خاصی قرار می‌گیرد که هزینه‌های مالی و جانی را در پی خواهد داشت. بدین ترتیب آستین گزاره‌های زبانی را به اظهارات اخباری و انشایی تقسیم کرد. گزاره‌های اخباری، جملاتی هستند که از واقعیت خبر می‌دهند؛ لذا معیار صدق و کذب در باب آن‌ها صادق است. در مقابل، اظهارات انشایی به جای تبیین واقعیت، به انجام عملی می‌پردازند؛ لذا آن‌ها صدق و کذب‌پذیر نیستند، بلکه بسته به اینکه به‌طور درست، صادقانه و کامل انجام شوند یا نه، معیار مناسب یا نامناسب بودن (متناسب بودن/نبودن) در باب آن‌ها صادق است (ساجدی، ۱۳۸۱: ۱۲۳). بر این اساس، در عوض درستی یا نادرستی، جملات انشایی را می‌توان به‌جا یا نابه‌جا دانست. آن دسته از جملات انشایی که به اجرای عملی منتهی شوند، به‌جا خواهند بود و اگر شخص گوینده در مقامی نباشد که گفته‌اش اجرا شود، جمله انشایی وی نابه‌جا تلقی خواهد شد. بر این مبنا، جمله‌ای مانند من شما را به پنج سال زندان محکوم می‌کنم برحسب اینکه در دادگاه، از سوی قاضی آن دادگاه و مطابق قانون گفته شده باشد یا نه، می‌تواند جمله انشایی به‌جا یا نابه‌جا به حساب آید (صفوی، ۱۳۹۰: ۱۷۵).

رویکرد مبتنی بر کنش گفتاری در قبال امنیت، نیازمند تمایز میان سه نوع از واحدها



یعنی هدف مرجع، بازیگر امنیتی‌ساز و بازیگران کارکردی است که در تحلیل امنیت نقش دارند:

هدف مرجع: هدف مرجع مهم‌ترین عنصر نظریه امنیتی‌سازی به‌طور خاص و البته در مطالعات امنیتی به‌طور عام است. هدف مرجع، عاملی است که حق بقا دارد و هدفی است که باید با تمامی ابزارهای در دسترس از آن دفاع کرد. هر ابزاری که برای تضمین امنیت هدف مرجع به‌کار گرفته شود مشروع است. از سوی دیگر لازم است تمامی اقدامات لازم برای تضمین بقای هدف مرجع بلافاصله اتخاذ شوند. ویور خاطرنشان می‌سازد که اگر بخواهیم مسأله‌ای به‌صورت موفقیت‌آمیزی تبدیل به هدف مرجع شود، باید گستره مناسب داشته باشد. وی بر این باور است که در سطح خرد از آن حیث که اهداف مرجع، ناظر به افراد یا گروه‌های کوچک هستند که گوش شنوایی برای دعوی آن‌ها وجود ندارد، به‌ندرت می‌توانند از مشروعیت امنیتی فراگیر برخوردار شوند. از سوی دیگر در سطح سیستمی، بر سر آنکه چه مرجعی صلاحیت تبدیل شدن به مسأله امنیتی دارد، توافقی وجود ندارد. حاصل این دو آن است که معمولاً اهداف مرجع مستعد ماندگار و فراگیر شدن، در سطح میانی وجود دارند. از نظر ویور در این سطح احساس مابودن برای مقابله با تهدیدها شدت بیشتری دارد. در نگاه‌بخشی به امنیت، هر یک از بخش‌ها اهداف مرجع منحصر به فردی دارند. برای مثال در بخش امنیت نظامی بر قلمرو سرزمینی، در بخش امنیت سیاسی بر حاکمیت و ایدئولوژی سیاسی دولت، در بخش اجتماعی بر هویت، در بخش امنیت اقتصادی بر بازار آزاد و در بخش زیست‌محیطی بر زیست‌کره به‌عنوان مرجع امنیت تأکید دارند (بوزان و دیگران، ۱۳۸۶: ۶۹).

بازیگر امنیتی‌ساز: بازیگران امنیتی‌ساز نیز به همین اندازه اهمیت دارند. آن‌ها کسانی هستند که کنش گفتاری را انجام می‌دهند، اهمیت وجودی به اهداف مرجع می‌دهند، تهدیدات را شناسایی و مسأله امنیتی را برای عموم تشریح می‌کنند. بازیگران امنیتی‌ساز می‌توانند افراد یا گروه‌ها باشند اما باید تأثیرگذار، عمدتاً رهبران سیاسی، حکومت‌ها، لابی‌کننده‌ها یا کارشناسانی با شناخت حداکثری از اهداف مرجع باشند (Buzan et al, 2009; Buzan and Hansen, 1998). یک نکته مهم در اینجا این است که بازیگران امنیتی‌ساز برای آنکه مشروعیت به‌دست بیاورند، باید با مسأله‌ای که قرار است امنیتی بشود ارتباط داشته باشند (Williams, 2003)؛ به‌عنوان مثال وزیر بهداشت نمی‌تواند مسأله هسته‌ای را امنیتی‌سازی کند اما می‌تواند نظام درمانی یک کشور را امنیتی‌سازی کند. تیری بالزاک این موضوع را توانش زبانی می‌نامد (Balzacq, 2011: 25) که به موجب آن باید ببینیم چه کسی مجاز به صحبت کردن در مورد مسأله با ابعاد امنیتی و چه کسی از



توانش کافی برای بحث کردن در مورد آن برخوردار است. فرد یا افرادی که از توانش زبانی کافی برای صحبت کردن در مورد یک مسأله امنیتی خاص برخوردار هستند به اعتماد، توان و دانش کافی نیاز دارند. نگاه کردن به اینکه چه کسی در مورد یک مسأله خاص صحبت می‌کند، اهمیت آن مسأله را به خوبی نشان می‌دهد. برای تعیین میزان اهمیت یک مسأله در نظر مقامات ارشد حکومت باید دید چه مقامی در مورد آن صحبت می‌کند و شیوه صحبت وی با عموم مردم درباره آن چگونه است. مقامات عالی رتبه‌تر به مسائل بااهمیت و فوریت بسیار بیشتر می‌پردازند و عکس این موضوع نیز صادق است. از سوی دیگر یک بازیگر امنیتی‌ساز نمی‌تواند همزمان هدف مرجع نیز باشد. منطقی نیست فرد بخواهد در مورد بقای خود در نزد دیگران صحبت کند و خواستار استفاده از ابزارهای فوق‌العاده برای تضمین بقای یا موقعیت خود در جامعه شود. در عوض، باید در مورد امنیتی‌سازی ملت، دولت، اصول یا ارزش‌ها صحبت کرد (Shipoli, 2018: 74-75).

بازیگران کارکردی: به‌رغم مداخله مستقیم بازیگران در فرآیند امنیتی‌سازی مسائل، بازیگرانی کارکردی وجود دارند که بر فرآیند امنیتی‌سازی تأثیر می‌گذارند. چنین بازیگرانی عناصر سازنده‌ای هستند که مسائل را امنیتی‌سازی نمی‌کنند یا مرجع امنیت محسوب نمی‌شوند که از آن جمله می‌توان به بخش امنیت زیست‌محیطی یا احزاب دینی در بخش‌های اجتماعی و سیاسی اشاره کرد؛ به نحوی که نقشی مستقیم در امنیتی‌سازی یک موضوع بازی نمی‌کنند یا مرجع امنیت آن واقع نمی‌شوند (Buzan et al, 1998). گروه بازیگران کارکردی می‌توانند بسته به چشم‌انداز مسأله‌ای که قرار است امنیتی‌سازی شود، نامحدود باشند.

هرچند مطابق آنچه در بالا گفته شد، بازیگران کارکردی می‌توانند نامحدود باشند و در این پژوهش می‌توان به گزینه‌های زیادی که به‌عنوان بازیگر کارکردی عمل می‌کنند اشاره کرد. در اینجا قصد داریم به دو بازیگر کارکردی اشاره کنیم که در امنیتی‌سازی منطقه غرب آسیا بیشترین تأثیر را داشته‌اند؛ مجتمع‌های صنعتی - نظامی و لابی صهیونیستی.

مجتمع‌های نظامی - صنعتی از ابتدا نقشی تعیین‌کننده در سیاست خارجی آمریکا نداشتند، اما تحولات سیاسی و امنیتی در داخل و خارج از آمریکا به‌تدریج باعث تقویت روزافزون این نهادها و افزایش نفوذ آن‌ها در سیاست خارجی این کشور شد. در سال ۱۹۴۱ که آمریکا به‌طور رسمی وارد جنگ جهانی دوم شد، فرانکلین روزولت رئیس‌جمهور وقت این کشور به ارتباط میان نظامیان و صاحبان صنایع اشاره کرد؛ ولی اصطلاح مجتمع‌های نظامی - صنعتی را به‌کار نبرد (Robinson, 1984: 319). در جنگ جهانی دوم، رهبران نظامی آمریکا بیش از هر وقت دیگر در تصمیم‌گیری‌های مهم سیاسی به‌صورت مستقیم و



قاطع اعمال نفوذ می‌کردند (ازغندی، ۱۳۶۶: ۱۹۳-۱۹۲) و به تدریج یک رابطه مستقیم و مستمر بین دو بخش اقتصاد خصوصی و دستگاه نظامی - دولتی در این کشور به وجود آمد (مدرس و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۸۸).

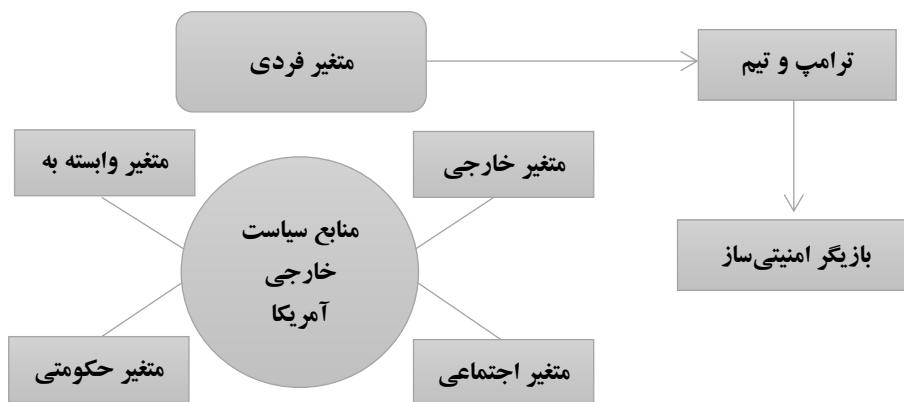
در دوران جنگ سرد این رابطه مستحکم‌تر شد طوری که آمریکا برای حفظ برتری خود در بازارهای جهانی و گسترش ارزش‌های لیبرالیسم، نیاز به نیروی عظیم مجتمعاتی نظامی - صنعتی داشت تا هم بازارهای اقتصادی را در دست داشته باشد و هم مانع ظهور رقیبی قدرتمند برای خود شود (Hartung, 1998: 9-13). پس از پایان جنگ سرد و به‌خصوص پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، مجتمعاتی صنعتی - نظامی ارائه تعریفی جدید از منابع تهدید، تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی و ضرورت مقابله با آن را تسهیل نموده تا از این طریق هم‌چنان فرصت طلایی برای تهاجمی و رادیکال‌تر کردن سیاست خارجی آمریکا برای دستیابی به منافع این مجتمعات حفظ شود.

لابی صهیونیستی دیگر بازیگر کارکردی است که می‌توان در امنیتی‌سازی منطقه غرب آسیا به آن اشاره کرد. روابط آمریکا و رژیم صهیونیستی از مستحکم‌ترین روابط میان دو کشور در دوره معاصر است. آمریکا بنا به مجموعه‌ای از دلایل سیاسی، راهبردی و فرهنگی از رژیم صهیونیستی حمایت می‌کند. میرشایمر و والت به‌طور بی‌سابقه‌ای لابی صهیونیستی را عامل اصلی جهت‌گیری‌های سیاست خارجی آمریکا، به‌ویژه در غرب آسیا معرفی کردند (آهویی، ۱۳۹۰: ۱۰۳). لابی صهیونیستی پس از ۱۱ سپتامبر تمام تلاش خود را برای تأثیرگذاری بر سیاست خارجی آمریکا به خرج داد تا سیاست خارجی آمریکا در غرب آسیا به‌گونه‌ای تنظیم شود که بیشترین منافع رژیم صهیونیستی تأمین شود. تروریسم و معرفی آن به‌عنوان تهدیدی وجودی علیه آمریکا و امنیتی‌سازی غرب آسیا در پی آن، که باعث حضور نظامی حداکثری آمریکا در منطقه و اشغال افغانستان و عراق شد، منافع رژیم صهیونیستی را در منطقه تأمین کرد. رژیم صهیونیستی در دوران ترامپ نیز به‌عنوان بازیگر کارکردی به امنیتی‌سازی منطقه دامن زد و به دنبال حداکثرسازی منافع خود بوده است.

مخاطب: در فقدان مخاطبی که بتواند یک مسأله امنیتی را بپذیرد، نمی‌توان از امنیتی‌سازی موفق مسائل صحبت کرد. زمانی با یک هدف مرجع روبرو هستیم که موجودیت آن با تهدید مواجه شده باشد، آن‌گاه می‌توان از اقدام امنیتی‌ساز صحبت کرد. این یک عنصر بسیار مهم در فرآیند امنیتی‌سازی است چراکه آخرین فرآیند پیش از عمومی‌شدن و اعلام نیاز به امنیتی‌سازی یک مسأله به‌شمار می‌رود. در این وضعیت از افکار عمومی که با نام مخاطب هم شناخته می‌شود و عمل امنیتی‌سازی نسبت به آن‌ها انجام می‌شود، انتظار رضایت می‌رود. افکار عمومی باید امنیتی‌سازی را بپذیرد که البته



لزوماً از طریق همه‌پرسی انجام نمی‌شود اما سکوتی که حاکی از رضایت باشد هم قابل قبول است (Buzan et al, 1998).



شکل ۱. بازیگر امنیتی سازی

رهبران سیاسی از امنیتی‌سازی در راستای اهداف متنوعی استفاده می‌کنند. رایج‌ترین کاربرد نظریه امنیتی‌سازی در بحث سیاست‌گذاری، بازدارندگی، مشروعیت‌بخشی به اقدامات گذشته، مهار (Vuori, 2008: 76)، حفظ وضع موجود و تعریف خود در برابر دیگران است. اندیشه توسعه نظریه امنیتی‌سازی این است که هیچ مسأله‌ای به خودی خود امنیتی نیست و درحقیقت مسائل امنیتی برساخته می‌شوند (Buzan et al, 1998: 21). این مسائل به‌عنوان مسائل امنیتی برساخته، سپس در قالب مشکلات امنیتی به سیاست‌های مختلفی تبدیل می‌شوند. این مسائل همچنین با استفاده از گفتار از سطح سیاسی به سطح امنیتی منتقل می‌شوند (Waever, 1995: 55). در این حالت مخاطب قانع می‌شود که مسأله پیش رو واقعاً یک مسأله امنیتی است (Leonard and Kaunert, 2011: 66) به نقل از: (Shipoli, 2018) و بدین ترتیب دستور کار لازم برای طرح مسأله موردنظر به‌عنوان مسئله‌ای امنیتی نزد افکار عمومی و طراحی سیاست‌های مرتبط با آن فراهم می‌شود.

امنیتی‌سازی منطقه غرب آسیا

غرب آسیا در کل ۲۴ کشور را دربرمی‌گیرد. این کشورها شامل افغانستان، ارمنستان، آذربایجان، بحرین، گرجستان، ایران، عراق، اردن، قزاقستان، کویت، قرقیزستان، لبنان، عمان، پاکستان، فلسطین، قطر، عربستان، سوریه، تاجیکستان، ترکیه، ترکمنستان، امارات



متحده عربی، ازبکستان و یمن هستند. اشغال عراق و افغانستان بعد از ۱۱ سپتامبر اهمیت منطقه را نشان می‌دهد و خاطر نشان می‌سازد که همه این کشورها باید به‌عنوان یک کل در نظر گرفته شوند. سرنوشت اجزای این منطقه درهم‌تنیده است؛ به موضوع افغانستان نمی‌توان جدا از موضوع عراق پرداخت بنابراین، مسائل جدید مربوط به منطقه را باید در یک گستره وسیع به‌نام غرب آسیا بررسی کرد (Majidi & Dehshiri, 2010: 46).

ایالات متحده آمریکا پس از جنگ سرد به یک «دیگری» نیاز داشت. ذهنیتی که در سی سال اخیر پس از جنگ سرد ایجاد شده است، شمار فراوانی از کارشناسان و سیاست‌گذارانی را تربیت کرده است که جهان را از دریچه «ما» در برابر «آن‌ها» دیده‌اند. آمریکا در چندین تلاش نتوانست رقیبی برای خود بیابد؛ چین، تسلیحات کشتار جمعی، قومیت‌ها و دیگران هیچ یک معیارهایی که آمریکا در پی آن‌ها بود را نداشتند. جوامع براساس تهدیدات ساخته می‌شوند و جوامع جهانی به تهدیدات جهانی نیاز دارند (Beck, 2002) در نتیجه چیزی که آمریکا برای ساخت یک جامعه جهانی لازم داشت یک تهدید جهانی بود. زمانی که حملات یازده سپتامبر اتفاق افتادند طبیعی بود که مسلمانان در طبقه‌بندی «دیگران» در برابر آمریکا و ارزش‌های آن جای بگیرند. اسلام با تمامی تأثیرگذاری، دسترسی جغرافیایی و تفاوت‌های آن، به‌خوبی با چارچوب موردنظر آمریکا همخوانی داشت. سیاست‌گذاران آمریکایی اسلام را برای امنیتی‌سازی شدن انتخاب و آن را به‌عنوان مسأله‌ای که تنها آن‌ها می‌توانند با آن مواجه شوند معرفی کردند؛ مسأله‌ای که مردم معمولی باید از آن ترس داشته باشند و به همین علت تمام حق و حقوق خود را به آن‌ها بدهند. نخبگان امنیتی و سیاست خارجی آمریکا اسلام را برای تبدیل شدن به موضوع امنیتی تازه در آمریکا به‌خصوص پس از پایان جنگ سرد انتخاب کردند و این ذهنیت، همان تداوم ذهنیت جنگ سرد است که فقط بازیگران آن فرق کرده‌اند (Shipoli, 2018).

جرج دبلیو بوش و تیم نومحافظه کار آمریکایی، به‌خوبی از حادثه ۱۱ سپتامبر و فضای به‌وجودآمده در اثر این حادثه در میان افکار عمومی آمریکا بهره برده و با متهم کردن اسلام و مسلمانان، توجه جامعه جهانی را به لحاظ جغرافیایی به کشورهای غرب آسیا و خصوصاً افغانستان (مکان استقرار القاعده و طالبان) و عراق (دولت صدام حسین) معطوف کردند. درواقع در این مقطع، منطقه غرب آسیا را خاستگاه شبکه جهانی تروریستی القاعده معرفی نمودند. پیوند دادن غرب آسیا با تروریسم به‌خوبی توانست منطقه غرب آسیا را به منطقه‌ای امنیتی‌شده تبدیل کند و به بهانه دفع خطر قریب‌الوقوعی به‌نام تروریسم، نیازمند اختیارات فوق‌العاده‌ای جهت مقابله با آن بود. این اختیارات با جنگ علیه تروریسم (حمله به افغانستان) و جنگ پیشگیرانه علیه عراق خود را به منصف ظهور رساند. در حمله به عراق و

اشغال این کشور، آمریکا مجوز سازمان ملل متحد را اخذ نکرد و این خود نشانی از اختیارات فوق‌العاده‌ای بود که آمریکا در اثر این امنیتی‌سازی کسب کرد.

دولت اوپاما به شکست این سیاست پی برد. آن‌ها به این نتیجه رسیدند که برای تضمین رفاه و امنیت آمریکا و همچنین پیشبرد دموکراسی، حقوق بشر، حقوق زنان و همکاری‌های بین‌المللی، لازم است با رویکرد جدیدی به منطقه غرب آسیا و اسلام نگریده شود. گام‌های بسیاری برداشته شد که البته کافی نبودند. غیرامنیتی‌سازی فرآیندی بسیار دشوارتر از امنیتی‌سازی است. ناتوانی در غیرامنیتی کردن منطقه و دیگر مسائل پس از روی کار آمدن ترامپ شرایط را بسیار دشوار کرد (Shipoli, 2018).

اقدامات امنیتی‌ساز در دولت ترامپ

تحلیل امنیتی‌سازی ترامپ و تفاوتی که جنس امنیتی‌سازی منطقه غرب آسیا در دوره او با دولت‌های پیشین دارد، نیازمند این است که برخی از رویدادهایی که در دولت او اتفاق افتاد را بررسی و از این طریق پدیده امنیتی‌سازی را تحلیل کنیم. اگر بخواهیم از خود ترامپ شروع کنیم، می‌بایست به مبارزات انتخاباتی وی در سال ۲۰۱۶ برگردیم. ترامپ در مقام نامزد انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۶ با حضور در شبکه «سی.ان.ان» در گفت‌وگو با «اندرسون کوپر» گفت: «من معتقدم اسلام از ما نفرت دارد» و ادعا کرد که هر چند جنگ وی علیه اسلام بنیادگرا است «اما تعریف و جداسازی این دو از هم بسیار دشوار است چون نمی‌دانیم چه کسی با چه کسی است» (CNN, 2016). «کاترینا پیرسون» سخنگوی ترامپ گفت هر چند وی نباید از واژه اسلام بنیادگرا استفاده می‌کرد اما ترامپ معتقد است بسیاری از مسلمانان از داعش حمایت و با آن همدردی می‌کنند (CNN, 2016). ترامپ در همین مصاحبه گفت حاضر است استفاده از شیوه‌هایی مانند غرق مصنوعی زندانیان را تأیید کند و حتی فراتر از آن هم برود. البته این تنها موردی نیست که وی اظهاراتی تبعیض‌آمیز علیه مسلمانان و صحبت‌هایی اسلام‌هراسانه مطرح کرده است. وی پیشتر گفته بود از ایجاد یک پایگاه داده‌ای مخصوص مسلمانان حمایت می‌کند و اینکه مشکلات بزرگی در بحث همگرایی آن‌ها با جامعه آمریکا وجود دارد (Hasan 2017; Gabriel 2015). شعار کارزار انتخاباتی ترامپ مبتنی بر «تبدیل کردن اسلام و مسلمانان به دشمن» بود (Shipoli, 2018). اگر بخواهیم به تمامی شعارها و اظهارنظرهای ترامپ اشاره کنیم قطعاً در این مقال نمی‌گنجد؛ اما اشاره به همین مصادیق اندک نیز نشان می‌دهد که ترامپ تا چه اندازه سعی داشت تا در بیان، اسلام و مسلمانان را تهدید جلوه دهد.



ممنوعیت سفر اتباع چند کشور مسلمان به آمریکا

پس از نگاهی مختصر به شعارهای کارزار انتخاباتی ترامپ، ممنوعیت سفر اتباع چند کشور مسلمان موضوع دیگری است که می‌توان در قالب اقدامات خاص ترامپ جهت امنیتی‌سازی منطقه غرب آسیا به آن اشاره کرد. درحالی که تنها یک هفته از ریاست جمهوری ترامپ گذشته بود وی می‌خواست وعده انتخاباتی خود مبنی بر «ممنوعیت کامل ورود مسلمانان به آمریکا» را عملی کند (Trump, 2015). وی با امضای یک فرمان اجرایی ورود اتباع هفت کشور عمدتاً مسلمان را ممنوع و همچنین با ورود آوارگان سوری به‌طور قطعی مخالفت کرد. پس از آنکه دادگاه‌های فدرال دستور وی را متوقف کردند، نسخه دومی از دستور وی در ششم مارس ۲۰۱۷ منتشر شد که دارندگان ویزا و کارت سبز (گرین کارت) را معاف و عراق را نیز از فهرست ممنوعه خارج کرد. دادگاه‌های ایالت‌های هاوایی و مریلند این فرمان اجرایی را به چالش کشیدند و دیوان عالی آمریکا نیز رأی به مغایر بودن آن با قانون اساسی داد. هرچند ترامپ و طراحان این فرمان اجرایی از جمله استیو بنن و استیون میلر ادعا کردند که این فرمان اجرایی مشابه سیاست اوباما در سال ۲۰۱۱ بوده است؛ اما این فرمان اجرایی به لحاظ محدوده عمل و فرآیند سنجش و ارزیابی با سیاست اوباما متفاوت و سخت‌گیرانه‌تر بود. همان‌طور که در مبانی نظری امنیتی‌سازی به آن اشاره شد، امنیتی‌سازی موفق، لزوماً به معنای وجود تهدید نیست، بلکه برساختی از تهدید است که بازیگر امنیتی‌ساز، آن را برای تداعی و پذیرش مخاطب انجام می‌دهد. فرمان اجرایی ترامپ نیز براساس همین قاعده، از اسلام و مسلمانان این هفت کشور تهدیدانگاری کرده و توانست با امنیتی‌سازی این کشورها برای مخاطب آمریکایی، به امنیتی‌سازی منطقه غرب آسیا که عمدتاً کشورهای مسلمان هستند دامن بزند.

خروج از توافق هسته‌ای (برجام)

تلاش آمریکا برای خروج از توافق هسته‌ای موسوم به برجام، برنامه‌ای بود که ترامپ از زمان کارزار انتخاباتی در سر داشت. هرچند بسیاری از صاحب‌نظران ادعاهای ترامپ مبنی بر خروج از برجام در مناظرات و تبلیغات انتخاباتی را تنها ادعایی برای جذب آرا دانسته و جنبه عملی پیدا کردن آن را غیرممکن می‌دانستند، اما درنهایت ترامپ ۱۸ اردیبهشت ۹۷ از برجام خارج شد. یکی از دلایل اصلی این اتفاق، تبدیل شدن توافق هسته‌ای به موضوعی حیثیتی و شخصی برای دونالد ترامپ بود و به همین دلیل، وی دائم برجام را بدترین توافق آمریکا توصیف می‌کرد؛ بنابراین ناچار بود در قبال چنین موضوعی واکنش نشان دهد و جز تصمیم به خروج از برجام نمی‌توانست برای حامیان خود تصویری از یک فرد مقتدر ارائه



دهد. البته جز این عامل می‌توان به ایجاد فهم و انگاره مشترک میان آمریکا، رژیم صهیونیستی و عربستان بر سر تهدید دانستن ایران، تفسیرها آن‌ها از نقش برجام در تقویت حضور منطقه‌ای ایران و نادیده‌انگاشته شدن این موضوع در متن برجام و از بُعد داخلی، کنش پسابرجامی ایران را باید از جمله متغیرهای اساسی در تصمیم دونالد ترامپ در خروج از برجام دانست (زمانی و نیاکویی، ۱۳۹۸).

ترور شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی

یکی دیگر از اقدامات شاذ و امنیتی‌ساز ترامپ در منطقه، ترور سپهبد قاسم سلیمانی است که به دستور ترامپ انجام شد. در نخستین ساعات بامداد جمعه سیزدهم دی ۹۸ «سپهبد قاسم سلیمانی» فرمانده نیروی قدس سپاه و «ابومهدی المهندس» جانشین نیروهای الحشد الشعبی و تنی چند از دیگر اعضای این سازمان در حمله پهبادی ارتش آمریکا که به دستور شخص ترامپ انجام شد، در نزدیکی فرودگاه بین‌المللی بغداد به شهادت رسیدند. ترامپ در نشست خبری که به مناسبت انجام این عملیات تروریستی انجام شد، رسماً اعلام کرد به دستور مستقیم او عملیات تروریستی شهادت سردار سلیمانی انجام شده است. موضوع ترور و شهادت سردار سلیمانی مسأله‌ای نبوده که به‌تازگی به ذهن مقامات آمریکا رسیده باشد، بلکه حداقل این موضوع در دولت اواما نیز یکی از گزینه‌های مطرح بوده است؛ اما به دلیل غیرقابل پیش‌بینی بودن پیامدهای آن، از عملیاتی کردن اقدام به ترور خودداری شده بود. استنلی مک کریستال ژنرال بازنشسته آمریکایی در سال ۲۰۱۹ در نشریه فارن پالیسی به ذکر خاطره‌ای از سال ۲۰۰۷ پرداخته و می‌نویسد «در سال ۲۰۰۷ کاروان حامل حاج قاسم سلیمانی که عازم شمال عراق بود، در تیررس نیروهای تحت فرمان او قرار گرفت؛ اما او از اقدام به شلیک به دلیل پیامدهای احتمالی این اقدام خودداری کرد» (Foreign Policy, 2019).

انتقال سفارت آمریکا از تل‌آویو به بیت‌المقدس

انتقال سفارت آمریکا از تل‌آویو به بیت‌المقدس یکی دیگر از اقداماتی است که می‌توان از طریق آن، اقدامات امنیتی‌ساز ترامپ را در منطقه غرب آسیا تشریح کرد. به دنبال تشکیل رژیم غاصب صهیونیستی، آمریکا که خود را حامی اصلی آن می‌دانست، علی‌رغم شناسایی این کشور، حاکمیت رژیم صهیونیستی بر بیت‌المقدس را انکار کرد و قائل به تعیین یک نظام بین‌المللی بر بیت‌المقدس شد (scott R & Schwartz, 2017)، اما حین فرآیند صلح و پیمان‌های اسلو، با تصویب قانون، سفارت آمریکا در بیت‌المقدس در سال ۱۹۹۵ مناقشه جدیدی در موضوع بیت‌المقدس ایجاد شد. این قانون که با فشار لابی صهیونیستی در کنگره آمریکا تصویب شد، بیت‌المقدس را به عنوان پایتخت اسرائیل می‌شناسد و ادامه



می‌دهد که سفارت آمریکا بایستی حداکثر تا ۳۱ می ۱۹۹۹ به بیت‌المقدس منتقل شود و برای تمام واحدهای اجرایی نیز که در انجام این فرآیند کوتاهی ورزند، مجازاتی تعیین می‌کند (section 3 of the Act)؛ اما از زمان اجرایی‌شدن قانون تا ژوئن ۲۰۱۷ رؤسای جمهور وقت آمریکا (کلینتون، بوش و اوباما) با تعویق شش ماهه خود که مستند به قسمت هفتم این قانون است، از اجرای آن خودداری کردند (مقامی و دیگران، ۱۳۹۷).

ترامپ در ۶ دسامبر ۲۰۱۷ اعلام کرد که به صورت رسمی بیت‌المقدس را به عنوان پایتخت رژیم صهیونیستی اعلام می‌کند و به وزارت امور خارجه دستور می‌دهد که شرایط فرآیند انتقال سفارت آمریکا را از تل‌آویو به بیت‌المقدس فراهم آورد. واکنش‌های جهانی گسترده‌ای در مخالفت با این تصمیم روی داد و اکثر دولت‌ها آن را محکوم کردند و سازمان‌های بین‌المللی همچون شورای امنیت سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا و سازمان همکاری اسلامی با تأکید بر نقض قواعد بین‌المللی، آن را تقیح کردند. به طور خاص، مجمع عمومی ملل متحد با تشکیل جلسه فوق‌العاده مورخ ۲۱ دسامبر ۲۰۱۷، اتخاذ چنین تصمیمات یک‌جانبه‌ای را که بدون ملاحظه قطعنامه‌های شورای امنیت باشد، لغو و فاقد اثر حقوقی دانست (UN, 21 December 2017, "General Assembly demands all States comply with UN resolutions regarding status of Jerusalem").

این انتقال در کنار سه اقدام قبلی یک موضوع را اثبات می‌کند و آن، این است که ترامپ به لحاظ شخصیتی و عملکرد مدیریتی از یک سو و مشاوران و دستیارانی چون مایکل فلین، استیو بنن و استیو میلن از سوی دیگر، فردگرایی افراطی را در ساختار سیاست خارجی آمریکا به منصفه ظهور رسانده و نشان داده که علی‌رغم ادعای جیمز روزنا مبنی بر کم‌اهمیت‌بودن متغیر فردی در سیاست خارجی آمریکا، هم به لحاظ اختیارات قانون اساسی و هم به لحاظ ساختارهای بروکراتیک موجود در آمریکا، در صورت ظهور شخصی چون ترامپ، ظرفیت ارتقای متغیر فردی به بالاترین سطح منابع سیاست خارجی آمریکا وجود دارد طوری که رئیس‌جمهور قادر است اقداماتی انجام دهد که در شرایط منطقی و در مقایسه با سایر رؤسای جمهور، چنین احتمالی بسیار پایین می‌باشد.

نتیجه‌گیری

چهار سال ریاست جمهوری دونالد ترامپ در کاخ سفید ۲۰ ژانویه ۲۰۲۱ به پایان رسید و دنیا در این چهار سال شاهد امنیتی‌سازی بی‌سابقه منطقه غرب آسیا بود. گزینه‌های ترامپ برای کابینه و سمت‌های مدیریتی دولت او شامل کسانی بوده‌اند که یا کاملاً ضداسلامی و ضدمسلمان و نزدیک به سفیدپوستان افراط‌گرا قرار داشته‌اند یا

ضدایرانی و مخالف هرگونه فعالیت گروه‌های مقاومت و حاکمیت شیعه در منطقه بوده‌اند. در واقع ترامپ در چهار سال ریاست جمهوری فراتر از آنچه جورج دبلیو بوش در سال ۲۰۰۱ با استناد به حادثه ۱۱ سپتامبر اسلام را امنیتی‌سازی نمود، توانست به اسلام‌هراسی و شیعه‌هراسی دامن زده و با برجسته‌نمودن نقش ایران و گروه‌های مقاومت، در امنیتی‌سازی منطقه غرب آسیا موفق عمل کند. ترامپ سعی داشت تمامی عملکرد و اقدامات دولت اوپاما را زیر سؤال ببرد. حتی پیش از تحلیف نیز، ترامپ در کارزارهای انتخاباتی‌اش با اشاره به اسلام و مسلمانان سعی داشت منطقه غرب آسیا را در مرکز توجه افکار عمومی قرار داده و بار دیگر امنیتی‌سازی این منطقه را به اوج برساند. مقامات دولت ترامپ از اشاره به اسلام به‌عنوان یک دین اجتناب و از آن به‌عنوان یک ایدئولوژی یاد کردند. این امر در بازگرداندن ذهنیت جنگ سرد به آن‌ها کمک کرد و به این ترتیب این انگاره که آمریکا مشغول جنگیدن با یک ایدئولوژی است را تقویت نمودند. سیاست آن‌ها در قبال ایران و سایر کشورهای منطقه تماماً بر اساس این ذهنیت شکل گرفته بود؛ اما نکته‌ای که نگارندگان در این مقاله بر آن متمرکز بودند قدرت و اختیارات رئیس‌جمهور و مشاوران آن‌ها در امر امنیتی‌سازی بود. در این مقاله با بررسی اقدامات ترامپ در چهار سال ریاست جمهوری اثبات کردیم که چطور ترامپ با انجام اقداماتی از قبیل ممنوعیت ورود اتباع شش کشور اسلامی از جمله ایران، خروج از برجام و ترور سردار سلیمانی نشان داد رئیس‌جمهور و تیم وی به‌عنوان بازیگر امنیتی‌ساز، این اختیار را دارد تا موضوعاتی بسیار مناقشه‌برانگیز که پیامدهای سنگین احتمالی دارد را نیز با موفقیت امنیتی‌سازی کرده و با اعطای اختیارات ویژه، آن‌ها را انجام دهند.

منابع

فارسی

- ازغندی، علیرضا (۱۳۶۴)؛ مجتمع‌های نظامی - صنعتی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- افتخاری، اصغر؛ بابایی، ابوالفضل (۱۳۹۷)، تحلیل عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی رژیم صهیونیستی (با تأکید بر نظریه جیمز روزنا)، فصلنامه جستارهای سیاسی معاصر، سال نهم، شماره ۳، ۷۷-۵۳.
- آهویی، مهدی (۱۳۹۰)، نقش لابی اسرائیل در سیاست خارجی ایالات متحده؛ از اسطوره تا واقعیت، فصلنامه مطالعات جهان، دوره اول، شماره ۱، ۱۲۶-۱۰۱.
- بخشایشی اردستانی، احمد (۱۳۷۹)، اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر آوای نور.
- پریفیتی، بلدر (۱۳۹۶)، سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه، ترجمه: عبدالمجید سیفی، تهران: قومس.
- جلالی بارنجی، محمدرضا (۱۳۸۸)، تحلیل تصمیم‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران براساس پیش‌تئوری روزنا، مطالعات خاورمیانه، شماره ۵۷، ۷۴-۴۹.



- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال؛ قرشی، سیدیوسف (۱۳۹۱)، نظریه و روش در مطالعات امنیتی کردن، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال پانزدهم، شماره چهارم، ۴۲-۷.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۱)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات سمت.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال؛ رضایی، نیما (۱۳۹۶)، بررسی کنش گفتاری امنیتی کردن انقلاب اسلامی توسط رؤسای جمهور ایالات متحده، فصلنامه رهیافت انقلاب اسلامی، سال یازدهم، شماره ۴۱، ۲۶-۳.
- راست، بروس؛ استار، هاروی (۱۳۸۱)، سیاست جهانی: محدودیت‌ها و فرصت‌های انتخاب، ترجمه علی امید، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- رسولی ثانی آبادی، الهام؛ میرحسینی، سیدمحسن (۱۳۹۴)، بررسی عوامل شکل‌دهنده به سیاست هسته‌ای دولت اعتدال براساس نظریه پیوستگی جیمز روزنا، فصلنامه راهبرد، شماره ۷۴، ۲۵۰-۲۳۵.
- روزنا، جیمز (۱۳۸۴)، آشوب در سیاست جهان، نظریه‌ای درباره دگرگونی و پیوستگی، مترجم: علیرضا طیب، تهران: انتشارات روزنه.
- رینولدز، فیلیپ (۱۳۸۰)، شناخت اصول روابط بین‌الملل، ترجمه جمشید زنگنه، تهران: وزارت امور خارجه.
- زارع‌زاده ابرقویی، رسول (۱۳۹۶)، نگاه کنه‌نگاری به امنیتی‌سازی؛ مبانی و چالش‌ها، فصلنامه آفاق امنیت، شماره ۳۶، ۹۱-۱۱۹.
- زمانی، محسن؛ نیاکویی، سیدامیر (۱۳۹۸)، واکاوی عوامل مؤثر بر خروج ایالات متحده آمریکا از برجام، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال ۱۲، شماره ۴۵، ۸۵-۱۱۰.
- ساجدی، امیر (۱۳۹۶)، سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ؛ مطالعه موردی بحران سوریه و حمله موشکی آمریکا، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، شماره ۴۰، ۶۹-۹۱.
- سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۸۴)، مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- صفوی، کوروش (۱۳۸۳)، درآمدی بر معناشناسی، تهران: سوره مهر.
- عبدالله‌خانی، علی (۱۳۸۵)، بررسی و نقد نظریه امنیتی‌ساختن، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال نهم، شماره سوم، ۵۱۱-۴۹۱.
- عبدالله، عبدالمطلب؛ اسماعیل، مصطفی (۱۳۹۲)، راهبرد سیاست خارجی آمریکا در قبال انقلاب اسلامی ایران: تداوم یا تغییر؟! مطالعه موردی سیاست خارجی باراک اوباما و مسأله هسته‌ای ایران، فصلنامه پژوهش‌نامه انقلاب اسلامی، سال دوم، شماره ۷، ۱۲۳-۱۰۳.
- عطایی، فرهاد؛ منصوری‌مقدم، جهانشیر (۱۳۸۷)، سیاست خارجی ایران در قبال ایالات متحده آمریکا از منظر نظریه پیوستگی روزنا در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۵۷، فصلنامه دانش سیاسی، شماره ۸، ۱۳۶-۱۰۷.
- فیروزی، حسن؛ قربانی، ارسلان (۱۳۹۷)، پوپولیسم در نظم سیاسی آمریکا و تأثیر آن بر نظم بین‌الملل، فصلنامه سیاست جهانی، دوره ۷، شماره ۳، ۱۵۲-۱۲۱.
- گگلی، چارلز؛ دلیو؛ ویتکف، اوجین آر (۱۳۸۲)، سیاست خارجی آمریکا الگو و روند، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- محمدی‌نجم، حسین؛ یزدان‌پناه، محمد (۱۳۹۳)، متغیرهای مؤثر بر فرآیند تصمیم‌گیری جهت مداخله نظامی در سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد، مجله سیاست دفاعی، سال ۲۲، شماره ۸۷، ۲۷۷-۲۴۳.
- محموداوغلی، رضا (۱۳۹۳)، بررسی فرآیند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی رژیم صهیونیستی براساس مدل پیوستگی جیمز روزنا با تأکید بر جنگ‌های این رژیم، فصلنامه سیاست دفاعی، شماره ۸۷، ۲۴۲-۲۰۷.

- مدرس، محمدولی؛ خلیلی، رضا؛ عطانزاد، حبیب (۱۳۹۶)، نقش مجتمع‌های نظامی - صنعتی در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره اول، شماره بیست و چهارم، ۲۱۴-۱۸۵.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۶)، تحلیل سیاست خارجی، تهران: انتشارات سمت.
- مقامی، امیر؛ ملت، محمدرضا؛ احسن‌نژاد، مسعود (۱۳۹۷)، انتقال سفارت آمریکا به سرزمین‌های اشغالی فلسطین از منظر حقوق بین‌الملل، فصلنامه مطالعات حقوقی، دوره دهم، شماره سوم، ۲۲۵-۱۹۵.
- نوری، وحید؛ حسینی، سیدحسن (۱۳۹۸)، فردگرایی در سیاست خارجی آمریکا در دوره دونالد ترامپ: نتایج و پیامدها، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال دوازدهم، شماره ۴۶، ۲۱۶-۱۷۹.
- هالستی، کی‌جی (۱۳۷۶)، مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم‌سری، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

انگلیسی

- Balzacq, Thierry (2011). A Theory of Securitization: Origins, Core Assumptions, and Variants. In Securitization Theory: How Security Problems Emerge and Dissolve, ed. Thierry.
- Beck, Ulrich. 2002. The Terrorist Threat: World Risk Society Revisited. Theory, Culture & Society 19 (4): 39-55.
- Buzan, Barry, and Lene Hansen. 2009. The Evolution of International Security Studies. New York: Cambridge University Press
- CNN. 2016. Donald Trump: 'I Think Islam Hates Us', March 9. <http://www.cnn.com/2016/03/09/politics/donald-trump-anderson-cooper-primaryflorida-ohio/index.html>. Accessed 17 Aug 2017.
- Haass, Richard, 2005(0) "Regime Change and Its Limits," Foreign Affairs , vol. 84, no. 4(July/Aug)
- Hasan, Mehdi. 2017. Don't Be Fooled by Trump's Saudi Arabia Speech. He's Still an Islamophobe. The Washington Post, May 22. <https://www.washingtonpost.com/news/global-opinions/wp/2017/05/22/dont-be-fooled-by-trumpssaudi-arabia-speech-hes-still-an->
- Hartung, W. (2011). The Military-Industrial Complex Revisited: Thinking Patterns of Military Contracting in the Post 9/11 Period. Available at: <http://digitalcommons.fiu.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=1027&context=classracecorporatepower>, (accessed on 2016, Jan 23).
- Majidi, Mohammadreza & Mohammadreza Dehshiri (2008); The Contribution of West Asia to the Concept of Human Security, University of Birjand, Iran.
- Robinson, J. P. (1984). Chemical and Biological Warfare. Available at: <http://vc.bridgew.edu/yearbooks/81/>, (accessed on 2016, Feb 16).
- Rosenau, Hames N (1971); Pre-Theories and Theories of Foreign Policy in Barry Farrell (ed), Approaches to Comparative and International Politics; Evanston, IL: Northwestern University Press.
- Salter, M. B. (2008). "Securitization and desecuritization: A dramaturgical analysis of the Canadian Air Transport Security Authority" Journal of International Relations and Development, 11(4).
- Scott , Anderson., & Schwartz, Yishai (2017) How to Move the U.S. Embassy to Jerusalem. (2017, 11 30). Retrieved from Foreign Policy: <http://foreignpolicy.com/2017/11/30/how-to-move-the-u-s-embassy-to-jerusalem/>
- Shipoli, Erdoan (2018); Islam, Securitization and US foreign Policy, MacMilan.
- Stritzel, H. (2014). Security in translation, Securitization Theory and the Localization of Threat, New York, Palgrave Macmillan.
- UN SC. "United Nations Position on Jerusalem Unchanged, Special Coordinator



- Stresses, as Security Council Debates United States Recognition of City.” (207, 12 08). Retrieved from UN SC: <https://www.un.org/press/en/2017/sc13111.doc.htm>
- UN Security Council Resolution UN SC.. United Nations Position on Jerusalem Unchanged, Special Coordinator Stresses, as Security Council Debates United States Recognition of City. (207, 12 08)Retrieved from UN SC: <https://www.un.org/press/en/2017/sc13111.doc.htm>
- Vuori, J. A. (2008). “Illocutionary logic and strands of securitization Applying the theory of securitisation to the study of non-democratic political orders”, *European Journal of International Relations*, 14(1).
- Wæver, O. (1995). “Securitization and desecuritization”, in: R. D. Lipschutz (ed.), *On security*, New York, Columbia University Press.
- Waever, Ole. 1995. *Securitization and Desecuritization*. In *On Security*, ed. Ronnie D. Lipschutz, 46–86. New York: Columbia University Press.
- Ole Waefver (2003). *Securitization: Taking stock of a research program in security studies*, Mimeo.
- Williams, M. C. (2003). “Words, images, enemies: Securitization and international politics”, *International Studies Quarterly*, 47(4).

Individualism in the US Foreign Policy during Trump's Presidential Period and Its Impact on Securitization in the Region of the Western Asia

*Alireza Rahimi*¹

*Kabak Khabiri*²

*Alireza Soltani*³

*Ebrahim Motaghi*⁴

The main purpose of this study is to explain individualism in US foreign policy during the Trump era and its impact on security in the region of the Western Asian. In line with this goal, the author seeks to answer the main question t; What effect has Trump's individualism had on the security the region of the Western Asian? The author tries to examine the individualism in Trump's foreign policy by using a descriptive-analytical method and quoting the theory of Rosenau continuity, on the one hand, and the theory of security of the Copenhagen school, on the other hand, as a theoretical framework and analyzes its impact on security in the strategic region of the Western Asia. Contrary to Rosenau's theory, a study of American foreign policy under Trump in terms of personality psychology and performance shows that the individual variable is higher than the other four. Although the security of the region of the Western Asian goes back to the George W. Bush administration, what this article hypothesizes is the effect that individualism in the Trump administration's foreign policy is on intensifying the security of the region of the Western Asian and the extraordinary actions that Trump has taken as a security player. The present study proves that measures such as banning citizens of six Islamic countries from entering the United States, leaving JCPOA, assassinating General Qassem Soleimani and moving the Israeli embassy from Tel Aviv to Jerusalem can be presented as special measures and as a result of intensifying security in the region.the documents through library technique.

Keywords

The US Foreign Policy, Rosena Relevance Theory, Individualization, Securitization ,West of Asiademocracy

1. PH.D Candidate in International Ties, Tehran Central Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran
A.r.rahimi1985@gmail.com

2. Assistant Professor, Tehran Central Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran
Khabiri1370@gmail.com

3. Assistant Professor, Department of International Relations, Faculty of Political Science, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
Ali.soltani@iauctb.ac.ir

4. Professor, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran
Emottaghi@ut.ac.i

